

کتاب پیغمبری که از نو باید شناخت

- این کتاب تألیف یکنفر خارجی است که در مقدمه کتاب معرفی شده و در اثر تبلیغ اشخاص ذینفع مادی و معنوی در افکار عمومی بکتاب تحقیقی معروف شده است. و چند نفر از خواص که این کتاب را دیده و با شباهات آن برخورد کرده بودند از این بنده ناچیز خواستند که آنرا مطالعه و بجامعه تذکر لازم را بدهم.
- اینجانب در زمان جوانی در این کارها شوری داشتم و جواب مقالات بنفع الجزائر و برضد فرانسه و مقالات راجع بعقلائی نبودن سد باب اجتهاد و تاریخ اسلام یک نفر از اروپائیان که بوسیله مرحوم طباطبائی ترجمه و منتشر شده بود در جریده ندای حق و مجله مسلمین و ارمغان و اقلیم پارس و آفتاب شرق خراسان و مجله تاریخ اسلام و جرائد دیگر شاهد این مدعی است ولی اینک در عالم کهولت و بازنشستگی فقط گاهی مجله تاریخ اسلام را منتشر می نمایم که از درج کلام (صفر فقاهت عزیز نامه نگاران) خارج نشده باشم اما بر حسب امر یکی از رجالی که تخلف از خواسته معزی الیه برای من جائز نبود بکنظر اجمالی باین کتاب انداخته و اینک بدون اینکه نظر انتقادی بر مترجمین داشته باشم چیزهایی که بنظر این حقیر رسیده تذکر میدهم تا آقایان علاقمندان اقلات تکلیف و علاقه رجوع بمنابع را یافته و قدری در نوشته های این خارجیان دقت فرمایند.
- زیرا اینان اساساً دلسوزی برای اسلام ندارند که تاریخ پیغمبر یا دیگری از رجال اسلام را بنویسند کلیه مؤلفات اسلامی خارجیان یا برای قطع کردن ریشه اسلام

یا تولید و یا تشدید اختلاف در بین مسلمانان است و بس - چنانکه در تاریخ اسلام مولف خارجی بعد از نقل سایه انداختن ابر بر سر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از طرف خود میگوید که آیا این واقعه یعنی سایه انداختن ابر را دیگری هم دید یا فقط خدیجه دیده است؟ و خواسته است نقل خدیجه را جذب عشقی معرفی کند، و بعد علامت تعجب گذارده است و کسی باین خارجی معاند جواب نداده است که اگر یهودی هستی سایه انداختن ابر عجیب تر از شکافته شدن دریا و ازدها شدن عصا و یدییضای حضرت موسی علی بنینا و آله و علیه السلام و اگر مسیحی هستی از متولد شدن بدون پدر و میوه داشتن و سبز شدن درخت خشک و تکلم طفل یکشنبه و مرده زنده کردن آنحضرت نیست و در کارهای خدا نومن ببعض و نکفر ببعض معنی ندارد - بهر حال اینک اصل موضوع - با این تذکر که البته مترجمین و متصدی چاپ مورد گله ما نیستند زیرا قطعاً آنان رعایت امانت را کرده اند و این نکات مربوط بخود مؤلف است که مترجم حق تصحیح آنرا نداشته است .

۱- در صفحه ۱۶ و ۱۷ نوشته شده که اولین دایه حضرت رسول ص کنیز ابولهب است و چون از شیر دادن امساک کرد طفل را از دایه گرفته و بمکه بردند - مثل اینکه مؤلف تصور کرده که خانواده ابولهب در غیر مکه ساکن بوده و از روز تولد نسبت با آنحضرت اعمال غرض میکرده و یا بی میلی نسبت با او داشته که کنیزش شیر نداده است . و این تصورات بکلی بی پایه است زیرا ابولهب به بشارت تولد حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله يك بنده آزاد کرد و بعقیده ما در روز ولادت با سعادت از او عذاب برداشته می شود بلکه عنادش از روز بعثت شروع شده است .

۲- بین تاریخ و روایت فرق گزارده و گفته روایت با علم تاریخ سازش ندارد با اینکه این دو عنوان يك مصداق بیشتر ندارد چه اهمیت تاریخ و روایت منوط با اهمیت مورخ و راوی است اما چون قلیل الجدوی است ما در این باب بحثی نداریم ولی

در قسمت دعوت قریش در صفحه ۶۱ مدعی شده که پیغمبر افراد خانواده بنی هاشم را دعوت کرد و آنان جمع شده و غذا خوردند و ابولهب گفت محمد ما را مسحور کرد و متفرق شدند و پیغمبر نتوانست با آنان صحبت کند و دیگر هم آن حضرت موفق نشد رجال بنی هاشم را جمع نماید .

این مؤلف خارجی تصور می‌رود از طرف یکی از فرقی اسلام که از خبیر انذار و مضرحات آن مجلس بموجب آیه شریفه زیاد اکراه دارند تعلیم یافته باشد با این تفاوت که از خود آن فرقه در نحوه تبلیغ استادتر است زیرا آنان که میخواهند منکر تصریح آنحضرت بخلافت اولین مسلم و اول بیعت کننده بشوند میگویند که پیغمبر دعوت کرد و بعدهم فرمود هر کسی اول دفعه با من بیعت کند (کذا و کذا) و بعبارت خلافت تصریح نمی‌کند ولی این شاگرد ماهرتر از استاد اصلاً مذاکره و تشکیل جلسه را منکر می‌شود تا دیگر نوبت تصریح امر خلافت نرسد اما او اشتباه کرده که کلیه فرق به نزول و اجرای آیه انذار اقارب معترفند و مخصوصاً شوخی و خنده رجال بنی هاشم را با ابوطالب که باید از علی فرزندان اطاعت کنی زیرا او بر تو و ما امیر است در تواریخ تصریح و تأیید شده است .

۳- تشکیل اصول حلف الفضول را متذکر شده و قبلاً قضیه بازرگان مکی که دختر شخص غریبی را ربوده بود قید کرده که جوانان قبائل دهگانه قریش در نزد کعبه جمع شده و عهد کردند که از ظلم جلو گیری کنند و خانه بازرگان را محاصره و دختر را گرفته و پیدارش تحویل دادند .

و سپس قضیه حضرت رسول اکرم ص و وصول طلب آن شخص مظلوم را از ابوجهل متذکر شده و خواسته آنحضرت را یکی از افراد حلف الفضول و این کار را یکی از کارهای آن جمعیت بداند .

نگارنده در جزئیات عملیات حلف الفضول مطالعاتی ندارد ولی عمل حضرت

رسول ص بعد از بعثت بود که افراد قریش وقتی که دائن ابوجهل از آنان سؤال کرد که چه کسی قادر است حق او را از ظالم (ابوجهل) بگیرد برای استهزاء او را با آنحضرت هدایت کردند و آنحضرت هم فوراً بدرج خانه ابوجهل رفته و امر کرد که طلب دائن را بپردازد و ابوجهل هم اطاعت کرد و رجال و رؤساء قریش را در حیرت گذارد و بعد که از ابوجهل جهت راستوال کردند با تمام عنادی که داشت اقرار کرد که بطور خارق العاده تهدید بانجام امر آنحضرت شده است .

۴- در صفحه هشتاد قید کرده که حضرت در مکه در يك جلگه گودی نماز با جماعت میخواند و بلال اذان میگفت .

این مطلب نیز اشتباه است. اذان اساساً در سال اول هجرت در مدینه مقرر شده که بعقیده عامه شخصی در خواب اذان را تعلیم گرفته و پیغمبر تأیید کرده و بعقیده ما در کنار حضرت امیر المؤمنین علی (علیه السلام) در خواب تشریف داشتند که جبرئیل اذان را با آنحضرت تلقین کرد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نیز شنیده و حفظ نمود و بعد از بیداری بامر پیغمبر به بلال گوینده سین بجای شین تعلیم و معمول گردید . نماز آن حضرت در مکه حتماً اذان نداشته و مترجمین باید تذکر میدادند و از همین امور اعراب اتخاذ سند کرده و میگویند ایرانیان بدون اطلاع از تاریخ و مقررات اسلام هستند .

۵- در اوائل کتاب ابوسفیان را بطور اطلاق برادر رضاعی آن حضرت دانسته و این يك نوع کسب افتخار (یا خلط مبحث) برای ابوسفیان بن حرب است و حال آنکه برادر رضاعی آنحضرت ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب پسر عموی آن حضرت است نه ابوسفیان بن حرب اموی .

۶- در صفحه ۱۰۸ تا ۱۱۰ میگوید که ابوبکر بعثت مورد سوء قصد واقع شدن بامر حضرت رسول ص میخواست بجنوب مهاجرت کند و رفاعی رئیس قبیله عرین راه

او را جوارداده و بمکه بر گردانید و ابوبکر در خانه خود مسجد ساخت و قرآن را بلند میخواند و مردم در کوچه جمع میشدند و نظم مکه مختل میشد و رؤسای قریش با دادن رشوه از رفاعی خواستند که ابوبکر را از این کار منع کند و او هم منع کرد ولی ابوبکر دست برنداشت و برویه خود ادامه داد.

نگارنده این موضوع را در تاریخ ندیده و تأیید و تکذیب نمی کند ولی از اظهار تعجب که پیغمبر با ابوبکر امر فرموده بود که بجنوب عربستان مهاجرت کند و همین که رفاعی با و تأمین داده از اجرای امر پیغمبر منصرف شده خودداری ندارد. رفاعی رئیس کدام قبیله و چگونه قبیله خارج مکه در مکه جوار می پذیرد باز محل تأمل است.

۷- مؤلف خارجی میگوید که تذکره نویسان مسلمان از شرح سه ساله و زحمات و صدمات پیغمبر و مسلمانان در شعب ابوطالب خودداری کرده اند گویا وقایع آنرا کسرشان و وهن پیغمبر میدانستند و حال آنکه موجب اهمیت آنحضرت بوده است. نگارنده عرض میکند که مطالعات این مورخ خارجی کم بوده و کلیه تاریخ نویسان شیعه و سنی قضایای شعب را مفصلاً مرقوم داشته اند و بتحمل شدائد برای ظهور حق و ابلاغ حقیقت افتخار کرده اند صفحه ۱۱۵.

۸- ابوذرا قبل از اسلام راهزن معرفی کرده و گفته در مکه بمجرد پرسش از خانه پیغمبر مردم او را مضر و با کردند و بیپوشش شد و ابوبکر از او پذیرائی کرد و بعد موجب اسلام قبیله اش شد.

نگارنده: صدر و ذیل این مطلب با هم سازگار نیست زیرا اگر ابوذرا در قبیله خود راهزن بود چگونه قبیله بنی غفار بهدایت یکنفر راهزن باسلام مشرف شده اند گویا این مؤلف میدانسته که مدتی بعد يك فرقه از مسلمانان برای دفاع از خلیفه متعددی با ابوذرا و شیوعی و توده ای معرفی میکنند - خواسته است گفته آنان را با راهزن بودن قبلی آن مظلوم تأیید کند - نعوذ بالله من شر الشیطان الرجیم - ابوذرا رجل

اول شخص و شاخص بنی غفار بود که بمجرد اسلام او تمام بنی غفار باسلام گرویدند و این بیان آلوده باغراض است .

۹- از همه مضحکتر تصریح بوفات حضرت ابوطالب و خدیجه در شعب از صدمه گرسنگی و ریاست ابولهب بر بنی هاشم و خروج آنان بدمساعدت او است و حال آنکه مسلمانان در تاریخ ۶۲۱۰ بعد از هبوط آدم سال ششم بعثت وارد شعب شده و در تاریخ ۶۲۱۳ سال نهم هجرت بدست ابوطالب از یک طرف و تبائی پنج نفر دیگر از قریش باین موفقیت نائل آمدند و وفات این دو نفر در همین سال چندماه بعد از خروج از شعب بود که آنسال بعام الحزن نامیده شد و تفصیل آن چنین است که شیر یکنفر زن مرضعه از مسلمانان در شعب بواسطه بی غذایی خشک شد و طفل بحال مرگ افتاد حضرت ابوطالب خدمت حضرت رسول اکرم ص شرفیاب شده و عرض کرد چرا باید مسلمانان این اندازه ذلیل و کفار عزیز باشند اجازه فرمائید آزادی خود را با قوه شمشیر تأمین نمائیم حضرت فرمود که ما مور بجنگ نشده ام ولی عهدنامه قریش را جز نام خدا (باسمک اللهم) موریانده خورده است ابوطالب عرض کرد همین امر برای آزادی ما کافی است فوراً با چند نفر از جوانان بنی هاشم شمشیرها را حمایل و بطرف مسجد الحرام عزیمت کرد و هنگام ورود او هشام بن عمرو و نضله بن هاشم و زهیر بن ابی امیه و مطعم بن عدی و ابوالبختری را با ابولهب و ابوجهل و ابوسفیان در حال معارضه دید که دسته اول میخواستند معاهده اخراج بنی هاشم را از مکه از طاق کعبه بزیر آورده و پاره نمایند و سپس مسلمانان را بمکه برگردانند و دسته دوم مانع این امر بودند که ابوطالب بجمع آنان وارد شده و طرفین را امر بسکوت نمود و فرموده پیغمبر را دایر بر ضایع شدن عهدنامه توسط موریانده باطلاع آنان رسانید و اضافه کرد اگر این مطلب صدق باشد ما فوراً وارد مکه شده و آزادی خود را با قوه شمشیر تأمین میکنیم زیرا در نبوت آنحضرت جای تردید باقی نخواهد ماند هر دو دسته تسلیم شدند و بسته معاهده را بزیر آورده و صدق گفتار پیغمبر عالمقدار را دوست و دشمن مشاهده و

باشور و شغف زیاد مسلمانان را بملکه وارد کرده و چندین برابر بر اهمیت آنان افزوده شد. بنابراین ریاست ابولهب و دستور مراجعت و حمایت در این امر پایه و اساس ندارد.

۱۰- از عملیات مدینه در صفحه ۱ قید کرده که وقتی پیغمبر وارد مدینه شد در قبا منزل کرد و مشغول ساختن مسجد شد. *مشن آج و حمتش در سپاه است*
اول کسی که برای ملاقات آنحضرت تشریف حاصل کرد عمر بن خطاب بود و بعد از ۲۰ روز توقف وقتی که بمدینه رفت ابوبکر قیمت زمین خریداری برای مسجد را پرداخت و در جای دیگر میگوید ابوبکر صندوقدار اسلام بود بدون عوائد مخارج را از کیسه فتوت خود می پرداخت و ابداً اسمی از حضرت علی که در بستر پیغمبر خوابیده و میباید امانات پیغمبر را در مکه بمردم داده و فواطم یعنی فاطمه دختر حضرت رسول ص و فاطمه بنت اسد مادر خودش و فاطمه دختر زبیر بن عبدالمطلب را بمدینه بیاورد نبرده و حال آنکه طبق تواریخ مسلمه آنحضرت تا ورود این هیئت که خانواده او را تشکیل میدادند در قبا منتظر ماند و همینکه این قافلہ رسید بمدینه منتقل شد و بنقل همین مورخ پیغمبر اسلام شتر اهدائی ابوبکر را قبول نمود و خریداری کرد چگونه حاضر میشود که ابوبکر قیمت مسجد و محلی را که باید خانه او بشود پردازد.

۱۱- در جنگ احد میگوید که هند (هنت کنذا) زن ابوسفیان بغلامان گفت هر يك از شما سر محمد یا ابوبکر و یا عمر و یا حمزه و یا علی را بیاورد آزاد است اولاً هند زن ابوسفیان با ابوبکر و عمر که از قبایل بعیده قریش بودند کاری نداشته و کشنده پدر و برادر و فرزندش در جنگ بدر حمزه و عبیده و علی بودند و از آنان قصاص میخواسته - و طرف وعده هم غلامان نبوده اند بلکه وحشی بخصوص غلام جبیر مطعم بوده است و بیشتر از آزادی وعده های دیگر از طلا و نقره و... نیز در کار بود و بعمل ننگین خود هم نایل آمده و طوق افتخارش در بین کفار بعدها تا روز قیامت طوق لعنت او شده زیرا دانه های آن قلاده نامبارک از قطعات لبهای مبارک و گوشها و دماغ و بعضی از جوارح

دیگر حمزه سیدالشهداء ترکیب شده بوده است که قلم بعد از یکپنجاه و یک سال از نوشتن آن شرم دارد (مترجم در این جا نوشته بقتل . . . و . . . توفیق نیافته و بکشتن حمزه موفق گردید با اینکه نگارنده را در این مقاله با مترجم عرضی نیست ولی باید عرض کنم که از ماده توفیق نباید مشتقاتی در کارهای شیطانی بکار رود بلکه جای آن کارهای رحمانی است از قبیل اینکه پیغمبر بفتح مکه توفیق حاصل کرد و یا بد تبلیغ دین موفق گردید ولی کشتن حمزه با توفیق رفیق نیست و باید لغاتی از قبیل ارتکاب معاصی بکار رفته باشد .

۱۲- در صفحه ۲۶۵ نوشته شده است از مسلمین بنام ابوبکر و عمر بن الخطاب و علی بن ابیطالب و بودجانه و دیگران بعد از شکست احد دور پیغمبر را گرفته و از او دفاع میکردند و حال آنکه ابوبکر و عمر در جزء مدافعین نبوده و باقی ماندگان در جنگ احد علی و ابودجانه و زبیر و ام عماره بودند و در تواریخ شیعه و سنی چنین چیزی نقل نشده و معلوم نیست که مؤلف نام ابوبکر و عمر را از کجا نقل کرده است مخصوصاً این امر شاهد تاریخی غیر قابل انکاری دارد چه در موقع صلح حدیبیه که عمر معترض بود و داد و فریاد میکرد که این عهدنامه بر ضرر مسلمانان است چرا ما فراریان آنان را پس بدهیم و آنان فراریان ما را مسترد ندارند مگر پیغمبر نیستی مگر نکستی که وارد مسجد الحرام میشوند و طواف و سعی و حلق میکنند.

حضرت رسول با وجواب داد اما ما فراریان آنان را به توقف در جاهای دیگر در غیر مدینه هدایت میکنم که برای ما تکلیفی نباشد اما فراریان ما همان قابلیت الحاق بکفار را دارند و بدر ما نخواهند خورد .

اما راجع بطواف - من وقت معین نکردم و قطعاً بصدق رؤیا موفق خواهیم شد - اما تو که ما را بشدت دعوت میکنی فرار خود و سایر مهاجر و انصار را در روز احد فراموش کرده ای پس با این بیان که در اغلب تواریخ بطور متشابهو با یکمفاد اعم از شیعه و سنی مصرح است دفاع ابوبکر و عمر در احد دیگر موردی ندارد .

۱۳- اما اسلام عمر که مرد خشنی بود و موجب عزت اسلام شد تا حدی مورد قبول ما است زیرا ما در بیان حقایق تعصبی نداریم ولی تصریح شده که مردم مکه میدانستند حرفی که از دهان عمر خارج شود پس گرفتنی نیست و حتماً پیغمبر را خواهد کشت مورد قبول ما نیست زیرا غیر از این مورد ما بنقل هفتاد نفر از مهاجر و انصار مورد احترام شیعه و سنی دیده و شنیده ایم که بعد از خطبه روز غدیر و نصب حضرت علی امیر المؤمنین بخلافت و دعا بدوستان او و نفرین بدشمنان او اول کسی که فرمان لازم الاذعان الیهی نبوی را اطاعت نمود عمر بن الخطاب بود و بصوت بلند گفت بَخ بَخ لَكَ يَا عَلِيُّ اصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَا كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ وَدَسْتُ اَنْحَضُكَ رَا كَرَفْتَهُ وَافْتَخَارَا وَلِيْنَ بَايَع رَا حَائِزُ كَرَدِيْدِ وَلِيْ بَعْدَ اَزْوَاقِ حَضْرَتِ رَسَالَتِ پَنَاهِي اَيْنِ اَمْرًا كِه بَا حَضُورِ هَفْتَادِ تَا يَكْصِدُ وَيَسْتِ هَزَارِ نَفَرِ مَرْدِمِ مَدِيْنَه وَاطْرَافِ اَنْجَامِ دَادَه بُوْدَانْكَارِ كَرْدَه وَبَاشَرِ كَتِ اَبُو بَكْرٍ وَابُو عَبِيْدَه اَز تَشْكِيلِ سَقِيْقَه بَنِي سَاعِدَه بَرَضِ قَوْلِ وَعَمَلِ خُودِ بِيْرَه بَر دَارِي نَمُودَه اسْتِ مَكْرَ اَيْنَكِه اَدْعَايِ اِهَالِي مَكَه رَاجِعِ بَعْمَلِيَّاتِ دُورَه جَاهِلِيَّتِ يَعْنِي قَبْلَ اَزْ اِسْلَامِ اَوْ بَاشَدِ مَثَلًا مُمْكِنِ اسْتِ كَقْتَه بَاشَدِ كِه دَخْتَرِ خُودِ رَا كَشْتَه وَبَا زَنْدَه دَفْنِ خُواَهْمِ كَرْدِ وَ اَيْنِ حَرْفِ بَا عَجْزِ وَ لَابَه وَ التَّمَّاسِ دَخْتَرِ مَظْلُومَه پَس كَرَفْتَنِ نَبَاشَدِ وَ يَكْدَفَعَه وَ بَا بَكْرَاتِ عَمَلِ كَرْدَه بَاشَدِ .

۱۴- بعد از جنگ بدر حمله ابوسفیان را بمدینه و ورود او بر یهود را تذکر شده که ببودیان به بهانه عدم استعداد در جنگ شرکت نکردند و او مأیوسانه بمکه بر گردید در اینجا دیگر تصریح کرده که ابوسفیان بن حرب برادر رضاعی حضرت رسول اکرم ص میباشد و ما تذکر دادیم که اشتباه است و ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب پسر عم آنحضرت که برادرش عبیده اولین شهید روز بدر است برادر رضاعی او است و این مطالب خلط مبحث عمدی است .

۱۵- در صفحه ۲۶۸ نوشته و حتی قاتل حمزه سیدالشهداء قبل از آنکه لشکر اسلام از احد بمدینه مراجعت کنند از لشکر ابوسفیان فرار کرده و نزد حضرت رسول ص

آمده و بقتل حمزه اقرار کرد و اسلام قبول نمود .
این مطلب نیز اشتباه است وحشی بعد از فتح مکه که تمام عربستان تحت نفوذ پیغمبر اسلام درآمد بطور ناچاری بحضور باهرالنور حضرت رسالت پناهی ص شتافته و اسلام قبول کرد و بین جنگ احد تا آن تاریخ پنجسال فاصله دارد .
۱۶- در صفحه ۲۶۸ نوشته وقتی که مقرر شد شرکت کنندگان در جنگ احد کفار را تعقیب نمایند عمر بن خطاب و سعد وقاص با جراحات شدید در لشکر اعزامی شرکت کردند ولی جراح مسلمانان اجازه شرکت علی را نداده و گفت اگر حرکت کند تلف میشود .

خوب است باز علی را معذور تشخیص و متخلف ندانسته است اما در نقل مجروح شدن عمر این مورخ تنها است زیرا با فرار و خروج از میدان جنگ دیگر جراحات معنی نداشته است .

۱۷- در صفحه ۲۶۹ نوشته است عمر بن خطاب مرد دلیر اسلام است - اولین مرتبه است که چنین عنوانی برای عمر اتخاذ شده چه در جنگهای اسلام رشادت و دلاوری از ایشان نقل نشده است بلی مردی خشن بوده اما در غیر میدان جنگ مثلاً مثل حمله برای قتل شخصی که حرکت قشون اسلام را بمکه بکفار اطلاع داده بود و علی وزیر نامدرا از گیسوان زن مغنیه کشف نمودند و نامه او بمقصد نرسید عمر برای قتل او زیاد شدت کرد و با داوطلب قتل اسراء جنگی بدر بود که دستهایشان بسته بود و بقدید رضایت نداشت و غیر ذلك تقاضا دارم اگر فتح و یا شجاعتی در جنگ از ابوبکر و عمر ولو در کتب سنی ضبط شده و کسی دیده باشد لطفاً به بنده تذکر فرماید .

۱۸- در صفحه ۳۰۶ میگوید که بعد از فرار قریش و احزاب یهودیان محاصره شده و بعد حکم تعیین نمودند و دو نفر از طرف مسلمانان و دو نفر از طرف یهود برای توضیح نزد حکم حاضر شدند و نعیم بن مسعود ثقفی شهادت داد که بنی قریظه قصد اتحاد با

ابوسفیان و اعراب را داشتند و بدین جهت محکوم بمرگ شدند و حضرت امیرالمؤمنین علی زنان و کودکان آنان را از دژهای جنگی دور کرد و بقیه بامردانگی و دلاوری جنگیدند تا بقتل رسیدند .

تمام این مراتب کذب محض است و یهود بنی قریظه بتحریرک حی بن اخطب مرد سرگردان بنی نظیر وارد جنگ شدند و بمسلمانان سنگ و تیراندازی کردند نه اینکه تازه قصد ورود در جنگ را داشتند و بعد از خاتمه جنگ هم از طرف لشکر اسلام محاصره شده و بدون قید و شرط ناچار به تسلیم شدند . چون بنی نظیر هم عهد با عبدالله بن ابی رئیس قبیله خزرج بوده و از آنان حمایت کرد و بحدی اصرار کرد که حضرت رسول ص با خروج آنان از مدینه موافقت فرمود قبیله اوس هم از سعد بن معاذ رئیس خود خواستند که همان ترتیب را برای بنی قریظه پیش آورد .

اما چون خود سعد بن معاذ قبلاً بدقلعه یهود بنی قریظه مراجعه و تقاضا کرده بود که باقریش مساعدت نکنند و آنان قبول نکرده بودند بتقاضای افراد قبیله خود اعتناء ننمود و فرمان قتل رجال را صادر کرد یهودیان با دست بسته بودند رشادت و دلاوری هم معنی ندارد .

۱۹ در قسمت ساختمان مسجد قبا و مسجد مدینه و کندن خندق از فعالیت ابوبکر و عمر و خاک و سنگ کشیدن آنان قضایائی نقل کرده که در تواریخ دیده نشده و در عین حال از تأیید و تکذیب آن خودداری داریم - ولی کسی که این اندازه دقیق است چگونه نزاع عمار و عثمان را که تمام مورخین نوشته اند توجه نکرده قضیه چنین است که عمار هر مرتبه دو سنگ حمل میکرده و میگفته یکی برای خودم و دیگری برای پیغمبر ولی عثمان لباس فاخر پوشیده بود، و از شرکت در عملیات ساختمانی بطور کلی خودداری میکرده عمار با او گفته که چرا تکبر میکنی و در عملیات ساختمان مسجد با پیغمبر همراهی نمیکنی عثمان جواب تند و خشن میدهد و در مقام ایذاء عمار برمی آید و منازعه بحضرت ختمی مرتبت میرسد و آنحضرت باینان در بار خود عمار را تأیید و عثمان را

تخطئه و خبر گشته شدن او را بدست فئه باغید میدهد که این خبر در جنگ صفین معیار تشخیص حق و باطل شد .

و چه بسیار از افراد لشکر شام که بعد از شهادت عمار بلشکر حضرت علی امیر المومنین علیه السلام ملحق و یامیدان جنگ را ترك کرده اند و بسیاری از اتباع حضرت نیز بعد از واقعه شهادت عمار بدون زره بجنگ میرفتند و طالب شهادت بودند آیا این مطلب که میزان حق و باطل در بین مسلمانان بوده بقدر زنبه نداشتن ابوبکر و عمر که ادعای کند با ردای خود خاک و سنگ می آوردند اهمیت نداشته - یقولون بافواهمم فی قلوبهم

۲۰ - مورخ غیر مطلع با خلاق نبوت و رسالت یا مغرض و مزدور میگوید که پیغمبر همین که خیبر را دید فرمود قلاع مستحکم یهود را بدون وسائل قلعه گیری نمی توان فتح کرد و ما هیچگونه آلتی که در این امر بکار رود نداریم باید قنوانی را که در قلاع جریان دارد قطع نمائیم تا جماعت یهود از تشنگی به تنگ آمده و تسلیم شوند زیرا اگر در آب انبار و بر که ها هم آب داشته باشند با طول محاصره تمام میشود این مطلب از دروغهایی است که هیچ يك از کفار حربی بآن حضرت نسبت نداده بلکه بر عکس است زیرا یکی از یهودیان که اسیر شده بود بشرط امان پیشنهاد کرد که محل مخفی ورود آب را بقلعه نطات بمسلمانان ارائه دهد تا با خراب کردن آن نقب آب از قلعه قطع شود و خود بخود یهود تسلیم شوند.

ولی حضرت خاتم النبیین (ص) با اعطاء امان به یهودی اسیر این پیشنهاد را پذیرفت و فرمود من پیغمبر رحمة للعالمین هستم در این قلاع مردان و زنان پیر و اطفال صغیر زیاد هستند که آنان هیچ تقصیری در این معرکه ندارند که از تشنگی هلاک شوند و اینگونه کارها شایسته پیغمبران نیست و قیصره و اکسره باین اقدامات فجیع مبادرت می نمایند .

۲۱ - مورخ خارجی میگوید چون هوای خیر نامتناسب و مرطوب بود پیغمبر

اسلام مریض شد و فرماندهی را با بوبکر واگذار کرد و او هم مریض شد حضرت فرماندهی

را بعمر تسلیم کرد و او نیز مریض شد و نتوانست کاری از پیش ببرد لذا پیغمبر اسلام

فرماندهی را بعلی پسر عم خود واگذار کرد و او بفتح قلاع توفیق حاصل کرد.

این مطلب بدین طرز در تاریخ شیعه و سنی دیده نشده و ابداً پیغمبر و ابوبکر و

عمر هیچکدام مریض نبوده و نشده اند بلکه روز اول ابوبکر سرداری مسلمانان

برگزیده شد بجهت یهود رفتند و باشکست روبرو شد و روز دوم عمر بهمین سر نوشت

دچار گردید. در این موقع حضرت ختمی مرتبت (ص) فرمودند فردا پرچم اسلام

را بدست کسی میدهم که خدا و رسول از او راضی و او از خدا و رسول خشنود است

کرار غیر فرار است و قلاع را یکی بعد از دیگری فتح خواهد کرد.

این خبر یکی از ادله ولایت خاصه بشمار میرود و در مقام صلاحیت و لیاقت

اشغال مقام خلافت بدان استناد میشود از عمر بن الخطاب در تواریخ نقل کرده اند که

گفته است من هیچ وقت آرزوی فرماندهی لشکر را نداشتم مگر آن روز که حضرت

پیغمبر اسلام فرمانده روز بعد را با این بیان عالی توصیف کرد آنروز آرزو داشتم که

باین موهبت نائل شوم و در تمام عمر نسبت به محمد امر بزرگ علی رشک می بردم که یکی

از آن موارد همین وقعه است *مثال جامع علوم انسانی*

۲۲ - مورخ خارجی بطور ناچاری فتح خیبر را بدست حضرت علی بن ابیطالب

علیه السلام قبول نموده :

ولی کندن درب قلعه و طرز فتح قلاع را تحریف کرده که قسمت اعظم عملیات

جنگی و قلعه گیری را بعموم نسبت داده باشد و رجل منفرد در فتح آن حضرت بخصوص

قلمداد نشود .

مثل اینکه میگوید درب قلعه نطاط را با ضربات کله قوچی شکستند (ضربه

کله قوچی یعنی هر پنجاه نفر يك تنه درخت را گرفته و با ضرب بدر ب میزدند تا در ب شکسته میشد) اینطور عملیات در تواریخ فقط در طغیان مغول دیده میشده و در صدر اسلام مخصوصاً در عرب سابقه نداشته است .

این مورخ محقق ابدا نامی از خندق خیبر نبرده است و حال آنکه قبل از کندن در ب قلعه نطات خیبر و پل قرار دادن آن بر روی خندق هیچ يك از لشکریان اسلام نتوانستند که بخیبر راه یابند و اینکه ادعا کرده که علی هم تب داشت صحیح نیست و آنحضرت فقط رمد داشت و آنهم با آب دهان حضرت رسول (ص) معالجه شد و سپس پرچم نصر من اللہی را بدست گرفت و چنان شجاعتی ابراز داشت که تا قیام قیامت نمیتواند مثل و نظیری داشته باشد .

۲۳- در واقعه فتح مکه تحریفاتی کرده ولی در نتیجه اثری ندارد و ما هم تذکری ندادیم و فقط در يك مورد است که ناچاریم پرده را بالا زده و بالصراحه ادعا و ثابت نمائیم که عمداً اعمال غرض کرده و نظر شخصی داشته و مربوط بمحر کین او در تألیف این کتاب نیست زیرا محر کین غیر از آنکه خواستار حذف خصایص اهل بیت طهارت و مدح از رؤساء عامه بلسان یکنفر خارج از اسلام و غیر از هر دو دسته باشد نظری نداشته اند که شخص اجیر بد لخواه آنان از عهده برآمده است و در عین حال طبق عقیده خودش ضربتی هم بحساب خود بهر دو دسته زده است - اغلب مورخین نوشته اند که وقتی پیغمبر اسلام بسر جنازه عمویش حمزه آمد و مشاهده کرد که او را مثله کرده اند یعنی گوش ها و دماغ و لبها و بعضی جوارح دیگر او را که قلم بعد از یک هزار و چهار صد سال از کتب آن شرم دارد بریده دید فوق العاده غضبناک شده و فرمود که اگر روزی بر قریش دست یافتم هفتاد نفر بقصاص قتل عمویم خواهم کشت و فوراً از طرف خداوند خطاب رسید که در شرع یکنفر بجای یکنفر قصاص میشود - چون خداوند تبارک و تعالی اراده فرمود که کلماتی که از دهان پیغمبرش خارج شده اجرا گردد در روز فتح مکه مردم با خالد بن ولید

مقاومت کردند و خالد نیز با لشکرش شمشیر در مقاومتین نهاده و تا خبر بحضرت رسول ص رسید هفتاد نفر از قریش و اهل مکه کشته شدند و خالد در مقام مواخذه عرض کرد که فرستاده حضرت باو گفته است یا خالد ضع فیهم السیف یعنی شمشیر در آنها بگذار - در حالیکه پیام دع عنهم السیف بود یعنی شمشیر را از آنها بازدار - سپس از فرستاده مواخذه شد او عرض کرد که شخصی در میان زمین و آسمان سوار بر اسب ابلق و شمشیری آتشین در دست داشت و بمن گفت که عبارت را تغییر بدهم و من هم از ترس هرچه او گفت گفتم و با وحی الهی مراتب تأیید شد - مورخ اجیر برای انکار این مراتب که پیغمبر را صادق و مویداً من عندالله معرفی نکند دست و پائی کرده و عده مقتولین را پانزده نفر که سه نفر آنان هم مسلمان بوده اند قید کرده است و حال آنکه مقتولین قریش هفتاد نفر بوده اند .

۲۴- از همه مهمتر عدم تذکر بقضیه غدیر است که ابدأ مورخ خارجی واقعه بدان اهمیت را که هنگام مراجعت از حجة الوداع با حضور هفتاد تا یکصد و بیست و چهار هزار نفر مسلمان مدینه از مهاجر و انصار و قبائل و عشایر اطراف مدینه ناظر آن بوده اند و هفتاد نفر از مورخین و روای حدیث عامه بنقل و تشخیص الغدیر که با قید اسم و تاریخ تولد و وفات مورخ و نام کتاب و سطر معین کرده است و بین الفریقین وقوع آن محل تردید نیست اشاره ای ننموده است و میتوان از مجموع مفاد کتاب استنباط کرد که موجد این مؤلف هدف بزرگش از این کتاب همین واقعه بوده است زیرا خودشان برخلاف نوشته های مورخین و علماء خود نمی توانسته اند این امور را انکار کنند پس باید غیر مسلمانی را بیابند تا کتاب تاریخ اسلام نوشته و نصب روز غدیر را حذف نماید تا آنان بنوشته او استناد کنند و بگویند این شخص خارج از اسلام است و نظری بابوبکر و علی ندارد و واقعه غدیر را ننوشتند و چنین امری واقع شده است .

در خاتمه متذکر میشود که خداوند قادر متعال را بشهادت میطلبم بنده نگارنده

هیچگونه سابقه و شناسائی بامترجمین و مقصدی چاپ این کتاب ندارم ولی چون قطع دارم تالیف خارجی نمی تواند بنفع مسلمین شیعه یاسنی تنظیم شود - یا اساس راقطع میکند یا تولید اختلاف و یا اختلاف را شدیدتر میکند .

این مؤلف در محله های مختلف از فضایل اهل بیت خودداری و اغماض و در اعمال نیکوی رؤسای عامه داد سخن داده و شاید بعضی جوانان یکی از دو فرق را با این حرفها خوشوقت کرده باشد ولی نباید غافل بود که این شخص نه دوست ما است و نه دوست آنان بلکه مقصدی دارد که ما جنگ خود را در سر علی و عمر ادامه دهیم تا آنان بهتر از منابع اقتصادی ما استفاده کنند .

اینان در این کارها بگرفتن نشان و جوایز گراف از طرف مجامع روحانی و دولتی خود نائل میشوند .

اینان تاریخ اسلام نمیدانند و اگر بدانند تحریف میکنند اهل بیت ادری بما فی البیت - جزئیات تاریخ اسلام در نزد ما خودمان است ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش - بامید حسن تفاهم با تمام فرق اسلام .

مدیر مجله تاریخ اسلام
شکوه علوم انسانی و مطالعات
علی اکبر تشید